

توبه نامه فردوسی

محمدصادق نائبی

snaebi@yahoo.com

ابوالقاسم منصور بن حسن فردوسی طوسی مشهور به حکیم فردوسی در سال ۳۲۹ ه.ق در روستای پاز از توابع طوس متولد شد. در سال ۴۰۰ ه.ق شاهنامه را به اتمام رساند و بالاخره در سال ۴۱۶ ه.ق در ۸۷ سالگی دیده از جهان فرو بست. آرامگاه کنونی وی در سال ۱۳۱۳ ش. در محدوده باغی که او را دفن کرده بودند، در نظر گرفته شده است (۱). او دهها سال در دربار سلاطین غزنوی مورد لطف دربار بود و سلطان محمود غزنوی بنا به ذوق شاعری و روح حماسی فردوسی، پیشنهاد سرودن دیوانی حماسی را به ایشان داد با این شرط که سلطان محمود به ازای هر بیتی از آن یک دینار طلا به فردوسی بدهد. او ۳۵ سال تلاش کرد و مثنوی عظیم از تاریخ ایران کهن مربوط به قبل از اسلام گردآوری نمود. او شاهنامه را با الهام از شاهنامه مثنوی ابومنصور محمد بن عبدالرزاق فرمانروای طوس به رشته نظم درآورد. ضمن آنکه قبل از ایشان نیز داستانهای حماسی شاهان ایران منظوم شده بود که از آن جمله می توان به منظوم شاعری کهن بنام ابوالمؤید بلخی و یا مسعودی مروزی و دقیقی طوسی اشاره داشت. بعد از فردوسی نیز دهها شاعر برجسته به سرودن شاهنامه اقدام کردند اما ناکام ماندند.

فردوسی ۳۵ سال به سرودن شعر پرداخت و ۶۰ هزار بیت مثنوی به نظم درآورد. به امید دریافت ۶۰ هزار دینار زرین از سلطان، دیوان سترگش را به سلطان پیشکش کرد و حتی اوایل آنرا شاهنامه سلطان محمود غزنوی نام نهاد. سلطان محمود با خواندن اشعاری از این دیوان سترگ ناخرسند شد اما ارزش حجمی شاهنامه را فراموش نکرد و بجای دینار زرین، درهم سیمین بدو داد. فردوسی نیز که امیدش را از دست داده بود، قهرگونه دربار را ترک کرده و اشعاری دشنام گونه تحت عنوان هجوناامه را خطاب به سلطان محمود سرود. برتلس می گوید: «فردوسی با دیدن فروپاشی تمام آرزوها و بر باد رفتن تمام وعده ها و عده ها، اشک از چشمانش جاری شده و از قهرمانی که خود آفریده بود، نفرت به دل می گیرد» (۲). فردوسی برای جبران مافات، اشعاری از مدح امام علی (ع) را به شاهنامه اضافه نمود تا آنرا به حاکمی دیگر که شیعه بود داد و او نیز با آغوش باز پذیرا شد و انعامش بخشید (۲).

چهار دلیل برای ناخرسندی و عدم استقبال سلطان محمود غزنوی از این حجم عظیم شعر احتمال می دهند: اول: اختلاف نژادی بین شاعر و سلطان و سب و دشنام و تحقیر مکرر ترکها در شاهنامه. دوم: اختلاف مذهبی بین سلطان و شاعر. سوم: چغلی و حسادت شاعران درباری نسبت به فردوسی و ترس از دست دادن موقعیت خود در دربار. فردوسی خود می گوید: «حسد کرد بدگوی در کار من × تبه شد بر شاه بازار من» چهارم: حضور دبیری متعصب و مذهبی در دربار بنام خواجه احمد بن حسن میمندی که تاریخ کهن قبل از اسلام را حکومت کفر و الحاد می دانست. او حتی بسیاری از دفاتر دیوانی دربار را به عربی تبدیل کرد.

فردوسی نیمی از عمر سپری شده اش را روی منظوم کردن شاهنامه گذاشته بود حال با استقبال سرد و شاید متقابل دربار مواجه شده بود. دیگر سپیدی بجای سیاهی نشسته بود و واپسین سالهای عمرش را سپری می کرد. عمر او از هفتاد

سال گذشته بود و بخاطر غافل شدن از آخرت و سرودن ملحمه های افسانه ای بجای حماسی های دینی پشیمان شده بود. سالهای واپسین عمر او به بیزاری از دنیا و سیر و سفر تعلق داشت. پیش شعرا و عرفا می رود تا چاره ای جوید. تا اینکه در سفر عراق در شهر بغداد با «ابوعلی حسن بن محمد بن اسماعیل» درد دل می کند و او به فردوسی پیشنهاد می کند که داستانی از قرآن را منظوم نماید تا آذوقه آخرت گردد. فردوسی از این پیشنهاد استقبال کرده و اثر بی نظیر «یوسف و زلیخا» را در اواخر عمرش به رشته نظم درمی آورد. فردوسی داستان یوسف و زلیخا را با الهام از قرآن در قالب ۶۴۰۰ بیت منظوم می کند.

یوسف و زلیخای فردوسی پس از هزار سال غربت، برای نخستین بار در سال ۱۸۸۹ توسط هرمان اته (۱۸۴۴-۱۹۱۵) (خاورشناس و ادیب آلمانی رسماً به جهانیان معرفی گردید (۳). ۱۰۰ سال بعد این اثر توسط دکتر صدیق به ایرانیان معرفی شد (۴) ولی گویا رازی که نباید فاش می شد، برملا شده بود. غالب ادیبان ما از معرفی این کتاب به عامه مردم به خشم آمدند و چونان آب در خوابگاه مورچگان ریختن همه به سراسیمه افتاده و دست به توجیه و تخریب و تنبیه و تمسخر این اثر کهن شدند. تنها بدین خاطر که چند بیت اول این شاه اثر، به اظهار پشیمانی فردوسی از سروده های ماضی و توبه ایشان مربوط است. این افراد، آن ۶۴۰۰ بیت معنوی و اخلاقی و ادبی را ندیدند و این به اظهار پشیمانی را دیدند و تمام کتاب را فدای این چند بیت کردند و انتساب آن به فردوسی را رد کردند. بجای اثبات انتساب آن به فردوسی، تلاش فراوانی برای اثبات عدم انتساب آن به فردوسی کردند. شاعر بزرگی چون فردوسی دو بار مظلوم واقع شد. یکبار با سرودن شاهنامه که در دربار غزنوی مظلوم شد و یکبار با سرودن یوسف و زلیخا که در دربار حکومت نژادپرست و متعصب پهلوی مظلوم ماند. اثر ادبی و اخلاقی و مذهبی «یوسف و زلیخا»ی او که شاید ۳ الی ۴ سال روی آن زحمت کشیده بود، پس از وفاتش به فراموشی سپرده شد و تنها معدود شاعرانی از آن مطلع بودند.

از یوسف و زلیخای فردوسی (قرن ۵) بعنوان قدیمی ترین یوسف و زلیخای موجود فارسی یاد می کنند که دکتر صدیق اولین بار با تیراژ بالا با چندین تجدید چاپ آنرا به ایرانیان معرفی نمود و غبار مظلومیت از روی آن پاک کردند (۴). هرچند پنجاه سال قبل از ایشان بصورت چاپ سنگی در تعدادی اندک منتشر شده بود (۵). از یوسف و زلیخای خواجه علی خوارزمی (قرن ۶) نیز بعنوان قدیمی ترین یوسف و زلیخای موجود ترکی نام می برند که اولین بار در سال ۱۳۶۹ توسط دکتر صدیق به ایرانیان معرفی گردید (۶). دکتر خیامپور از ۲۵ شاعر پارسی سرا مانند فردوسی، ناظم هروی، بخارائی، جامی و ... نام می برد که داستان یوسف و زلیخا را منظوم کردند. دکتر صدیق نیز از ۲۵ شاعر ترکی سرا یاد می کند که چنین منظومی را تحریر کرده اند و نام خواجه علی خوارزمی، محمود قریمی، سولو فقیه، عبدل، شمسی، حمدالله حمدی، دوریگ بلخی، اظهر بن کمال، یوسف ضیائی، لقائی تبریزی و ... را می آورد (۷). تأثیر فردوسی روی شعرای پارسی سرا کم نبوده است بطوریکه ابیات فراوانی از یوسف و زلیخای عبدالرحمن جامی مشابهاً زیادی با یوسف و زلیخای فردوسی دارد و هرمان اته معتقد است که جامی این اثر را در دسترس داشته است (۲).

۲۴ نسخه از این اثر بی نظیر پس از هزار سال از دست یازی کوتاه فکران در امان مانده و چون گوهری از آن پاسداری می شود. از مکانهایی که می توان نسخه های خطی این اثر را یافت، می توان نام برد: موزه بریتانیا، دانشگاه تهران، هند - بانکپور، کتابخانه ملک تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، لاهور پاکستان، کتابخانه نجف اشرف، کتابخانه ملی تبریز، کتابخانه دانشگاه پنجاب پاکستان، کتابخانه ایشیاتک بنگال (۴).

البته غالب ادباء و تذکره نویسان بزرگی چون آذربئیگدلی (۸)، رضا قلی خان هدایت (۹)، کاتب چلبی (۱۰)، مدرس تبریزی (۱۱)، محمدعلی تربیت (۱۲)، بدیع الزمان فروزانفر (۱۳) و ... به سرودن مثنوی بنام یوسف و زلیخا توسط فردوسی معترفند و آنرا ستوده اند و بدان افتخار کرده اند. اما عده ای یا نسخه های فوق را رد می کنند و می گویند: یوسف و زلیخا در تاریخ از بین رفته است! و یا بیت های ناخوشایند را تحریفی و جعلی می دانند. عده ای نیز سراسیمه و با دلهره می گویند: فردوسی اشعاری جدید سروده است! از قافله سالار این رد کنندگان می توان به ذیح الله صفا و مجتبی مینوی اشاره داشت.

براستی آن چند بیت چیست که آب در خوابگه مورچگان ریخته و دود در لانه زنبوران کرده؟ فرض را هم اگر بگذاریم که این ابیات به مذاق این افراد خوش نمی آید و رویاهای ۲۵۰۰ ساله شان را فرو می پاشد، آیا نمی توان فقط این چند بیت را جعلی و تحریفی دانست؟

آری! فردوسی پس از هفتاد سال و اندی توبه می کند و از تخم نفاق افکنی، تحقیر ترکها، افسانه و رویا تراشی، درباری بودن، غافل شدن از آخرت، پهلوان تراشی، ملی گرایی، تعصب گرایی و ... پشیمان شده و دست به دامن خدا می برد و داستان قرآنی یوسف و زلیخا را ضمن انابه و توبه نسبت به گذشته می آغازد:

به نظم آوریدم بسی داستان	ز افسانه گفته باستان
ز هر گونه ای نظم آراستم	بگفتم درو هرچه خود خواستم
اگرچه دلم بود از آن با مزه	همی کاشتم تخم رنج و بزه
از آن تخم کشتن پشیمان شدم	زبان را و دل را گره بر زدم
نگویم کنون نامه های دروغ	سخن را به گفتار ندهم فروغ
نکارم کنون تخم رنج و گناه	که آمد سپیدی بجای سیاه
دلم سیر گشت از فریدون گرد	مرا زان چه؟ کو ملک ضحاک برد؟
ندانم چه خواهد بدن جز عذاب	ز کیخسرو و جنگ افراسیاب
برین می سزد گر بخندد خرد	ز من خود کجا کی پسندد خرد؟
که یک نیمه عمر خود کم کنم	جهانی پر از نام رستم کنم؟
دلم گشت سیر و گرفتم ملال	هم از گیو و طوس و هم از پور زال
کنون گر مرا روز چندی بقاست	دگر نسپریم جز همه راه راست
نگویم دگر داستان ملوک	دلک سیر شد زآستان ملوک
دو صد زان نیارزد به یک مشت خاک	که آن داستانها دروغ است پاک!

اکنون قبل از بستن این مقال، نکاتی چند جهت روشن شدن حقائق قابل ذکر است:

۱. این چه معنائی است که با یافتن یک غزل یا یک بیت جدید آنهم مشکوک و غیر مستدل از حافظ در کتابخانه های هند، هزاران جلد دیوان و دهها مقاله و سمینار ارائه می شود اما کشف شاه اثری مانند یوسف و زلیخا همه را

- ناخرسند کرده و بجای اثبات این انتساب ، عدم انتساب آن به فردوسی را اثبات می کنند و به لطائف الحیل ادعای کنند که فردوسی هرگز توبه نکرد.
۲. ادعای ضعف و سستی اشعار یوسف و زلیخا مردود است. اشعار دوره کهولت شعرا همیشه با اشعار دوره شبانیشان متفاوت است. اشعار دوره جوانی ، حماسی و عاشقانه است اما اشعار دوره پیری ، عرفانی و معنوی است. جنس اشعار شاهنامه با یوسف و زلیخا یکی نیست و مقایسه آندو اشتباه است. اگر یوسف و زلیخا مستقلاً بررسی شود ، می توان دید که همین اثر برای جاودان ماندن نام فردوسی کافی بود.
۳. رد انتساب اثر به فردوسی بخاطر وجود کلمات زیاد عربی باز مغلظه است. فراموش نمی کنیم که شاهنامه حماسی و ملی است اما یوسف و زلیخا دینی و اخلاقی است که بالتبع دارای مضامین والای اسلامی و قرآنی خواهد بود.
۴. انتساب اثر به شاعری تازه کار و یا ناسخی بی سواد و خائن از طرف ذبیح الله صفا حکایت از تعصب تندایشان دارد. اگر هم بپذیریم شاعر این اثر تازه کار!! است چطور می توان ناسخ آنرا که اصلاً کسی نامی از او ندارد ، بی سواد و خائن خواند. آیا آن ناسخ سر خود می توانست چنین اثر بزرگی را به فردوسی نسبت دهد. چه سودی از این کار می کرد؟ آیا لااقل نمی توانست به حذف چند بیت انابه و توبه ، آنرا به خودش نسبت دهد تا نامش در کنار بزرگانی چون فردوسی و جامی ماندگار بماند؟
۵. انتساب اثر به شاعری بی نام و نشان که پنجاه سال بعد از فردوسی می زیسته است ، ناشی از وجود نام طوغان شاه در یکی از ۲۴ نسخه اصلی است. طوغان شاه محمد آلپ ارسلان ، پنجاه سال بعد از فردوسی زندگی می کرد و فردوسی هرگز چنین پیش کشی نمی توانست داشته باشد. این چند بیت توسط استنساخ کننده نوشته شده است و در واقع مستنسخ ، نسخه جدید خود را به طوغان شاه هدیه کرده است نه دیوان اشعار را. این کار توسط یک مستنسخ صورت گرفته است نه یک شاعر. برای همین تنها در یک نسخه چنین بیتی وجود دارد.
۶. آوردن ادله بی پایه و سست از طرف ادبای بزرگ کماکان ادامه داشت و هر کدام به نوعی عدم انتساب اثر به فردوسی را می خواستند اثبات کنند. از این میان سعید نفیسی به یکباره با تحریف جمله «اما نیست» به «امانی ست»! نام شاعری بنام «امانی» را از دیوان کشف کرد و آنرا به وی اختصاص داد. بگذریم از اینکه با چنین تحریفی اصلاً جمله نامفهوم می شد. در تذکره ها نیز شاعرانی «امانی» نام وجود دارد اما چنین اثری برای هیچکدام ذکر نشده است. بهرحال این قرعه بنام هرکه می افتاد همای سعادت بر دوش او می نشست و الی الابد جاودان می ماند:
- اما نیست بسیار مدت به جای که از ورج سلطان و لطف خدای ...
«امانی» ست بسیار مدت به جای که از ورج سلطان و لطف خدای ...
۷. فردوسی پس از سرودن شاهنامه از دنیا بیزار شد و راه حق پیشه کرد. سفری به اصفهان و عراق داشت و در عراق به پیشنهاد ابوعلی حسن بن محمد بن اسماعیل به تنظیم یوسف و زلیخا پرداخت. ادبای ما برای فرار از حقیقت ، چونان دود در لانه زنبوران رفتن حتی منکر مسافرت فردوسی به خارج از خراسان می شوند حال آنکه نسخه خطی موزه بریتانیا این مسافرتها را تأیید می کند. ضمناً رفتن یا نرفتن ایشان به اصفهان و عراق چه تأثیری در عدم انتساب این اثر به فردوسی می تواند داشته باشد؟

۸. ۸. می گویند: «محال است پی افکن کاخ بلند شاهنامه» اثر خود را بی ارزش دانسته و «نیارزد صد از آن به یک مشت خاک» را تعبیر کند. اولاً توبه و انابه به درگاه الهی چنین شوخی هائی سرش نمی شود. ثانیاً عواقب و نتایج سو استفاده از آن مانند ملی گرائی و تعصبات قومی نیز برای فردوسی محرز بوده است. همین سده پیش بود که انیشتین کاشف انرژی هسته ای هنگام پاسداشت خود، خود را نکوهش کرد و از ارائه و معرفی چنین انرژی سهمگین و سوء استفاده از آن در بمبهای هسته ای اظهار ندامت کرد.

۹. ۹. فردوسی در ابتدای شاهنامه پس از گلایه از ندادن ۶۰/۰۰۰ دینار به وی، کار خود را ستوده و تعداد ابیات سست و ضعیف خود را ۵۰۰ بیت معرفی می کند. اما این حرف به مذاق ادبای معاصر ما تلخ است و شاهنامه را بری از حرف سست می دانند. چراکه اگر فردوسی می دانست ۵۰۰ بیت سست و ضعیف در شاهنامه وجود دارد آنها را حذف می کرد غافل از آنکه بعضی ابیات استخوانبندی اشعار است و نمی توان حذف کرد و بنا به ضرورت تنگی قافیه یا موضوع بایستی به همان ابیات بسنده کرد. ۵۰۰ بیت سست و ضعیف در شاهنامه حتی یک درصد از کل شاهنامه نمی شود (بعبارتی ۰/۸٪).

۱۰. ۱۰. ذبیح الله صفا، مجتبی مینوی، عبدالعظیم قریب، هوشنگ مستوفی، زرین کوب و ادبای بزرگ دیگر انتساب این اثر به فردوسی را رد کرده و آنرا در شان فردوسی و شاهنامه نمی دانند. تحقیقات ادبای غیر متعصب و گشاده نظر معاصرمان نشان داد که شاهنامه دارای ۶۰۰۰ بیت معیوب است. اعم از عیب قافیه، عیب عروض، عیب املاء، عیب معنی و یعنی ۱۰٪ از شاهنامه از نظر علمی فاقد اعتبار است. درحالیکه برای یوسف و زلیخا چنین رقمی متصور نیست و بسیار پخته تر و علمی تر است. هوارت دانشمند آلمانی، معتقد است: «علیرغم اینکه فردوسی این اثر را در دوران پیری سروده است اما دست کم از شاهنامه ندارد».

۱۱. ۱۱. مقایسه یوسف و زلیخا با شاهنامه صحیح نیست. کما اینکه مقایسه یک فوتبالیست به یک تیم ناصحیح است. فوتبالیست را با فوتبالیست باید سنجید و تیم را با تیم. شاهنامه مانند یک تیم است. یوسف و زلیخا را با خسرو و شیرین یا هجونامه باید مقایسه کرد. قسمتهای مختلف شاهنامه نیز بنا به موضوع خود از نظر ادبی و قدرت شعری دچار فراز و نشیبهای است.

۱۲. ۱۲. هوشنگ مستوفی، ادیب معاصر، در توجیهی عجیب می گوید: «غافل ماندن از این مسئله زیانی به زبان فارسی ندارد. هرگاه لازم شد که یوسف و زلیخا را بخوانیم، یوسف و زلیخای جامی را تهیه می کنیم!!». بین این دو اثر ۵۰۰ سال فاصله است. ادبیات، خصوصاً شعر در مدت پانصد سال دچار فراز و نشیب و پیروی و پیشروی هائی می شود. اگر چنین است، پس باید بجای شاهنامه فردوسی از شاهنامه ...؟؟ استفاده کنیم!.

۱۳. ۱۳. بر فرض هم که این اثر متعلق به فردوسی نیست و شاعری خائن یا ناسخی جاهل، پنجاه سال بعد از فردوسی آنرا به فردوسی نسبت داده است، آیا یک چنین اثر کهن، ادبی، اخلاقی و دینی نباید

منابع و مراجع:

۱. علی اکبر دهخدا، فرهنگ لغات فارسی، ۲۴ جلدی، تهران.
۲. دکتر حسین صدیق، مقالات ایرانشناسی، ۲ جلدی، تهران، ۱۳۷۸.
3. Ethe, H. "Yusuf und Zalikha", Wien, 1887.
۴. دکتر حسین صدیق، یوسف و زلیخای فردوسی، تهران، ۱۳۶۹.
۵. یوسف و زلیخای چاپ سنگی، تهران، ۱۲۹۹ و ۱۳۱۷.
۶. دکتر حسین صدیق، یوسف و زلیخای ترکی خواجه علی خوارزمی، تهران، ۱۳۶۹.
۷. محمدرضا کریمی، یوسف و زلیخای خواجه علی خوارزمی، زنجان، ۱۳۷۶.
۸. لطفعلی بیگ آذر بیگلی، آتشکده آذر، بمبئی، ۱۲۷۷.
۹. رضا قلی خان هدایت، مجمع الفصحا، تهران، ۱۲۸۴.
۱۰. کاتب چلبی، کشف الظنون، استانبول، ۱۳۳۰.
۱۱. محمدعلی مدرس تبریزی، ریحانه الادب، ج ۳، تبریز، ۱۳۲۸.
۱۲. محمدعلی تربیت، دانشمندان آذربایجان، تهران، ۱۳۱۴.
۱۳. بدیع الزمان فروزانفر، سخن و سخنوران، تهران، ۱۳۱۸.